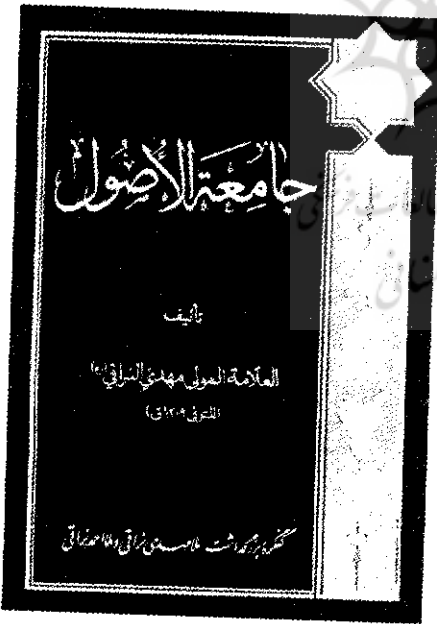


معرفی کتاب جامعه‌الاصول



رضا استادی



تألیف علامه مولی
محمد مهدی بن ابی ذر (مشهور
به ملامهدی نراقی رحمته)
(وفات ۱۲۰۹ ق.) - تحقیق:
رضا استادی - ناشر: کنگره
ملا مهدی نراقی - چاپخانه
سلمان فارسی - قم - چاپ:
اول - ۱۳۸۰ ش - ۱۴۲۲ ق. -
قطع وزیری - ۲۸۸ ص. -
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه - عربی
(گالینگور) - ۱۵۰۰ تومان.

مرحوم ملامحمد مهدی نراقی (متوفای ۱۲۰۹) و صاحب تألیفات فراوان در فلسفه، کلام، اخلاق، فقه، اصول، و غیره کتابی به نام جامعه‌الاصول دارد که چند سال پیش، به کوشش این جانب به عنوان یکی از منشورات کنگره بزرگداشت ملا مهدی نراقی و ملا احمد نراقی به چاپ رسید.

این کتاب که شامل بخشی از مباحث اصول فقه است پس از کتاب معالم الاصول و پیش از کتاب قوانین میرزای قمی رحمته الله تألیف شده است.

مطالعه و آشنایی با این کتاب که توسط مجتهدی عظیم الشأن در سال ۱۱۸۰ ق نگاشته شده این فائده را دارد که فضیلتی گرامی که با همین مباحث در کتاب‌های رسائل شیخ انصاری و کفایة الاصول آخوند خراسانی و کتاب‌های متأخر از این دو آشنا هستند می‌توانند با مقایسه میان این کتاب و آن آثار تا حدّ زیادی به اندازه تأثیر کتابهای متأخر از آثار قبل از خود و نیز منقح نبودن بسیاری از بحث‌ها در آن دوران‌ها و نیز پیشرفت، توسعه و استحکام و منطقی تر شدن مباحث اصول فقه در این حدود دویست و پنجاه سال واقف گردند.

مرحوم نراقی در دیباچه کتاب گوید: «چون عمده مدارک احکام شرعی و مسائل فرعی فقهی نزد فقهای امامیه دلیل‌هایی است که در اطلاق واژه "اصل" با هم مشترکند، از مدت‌ها قبل، قصد داشتم رساله‌ای شامل همه این دلیل‌ها و اباحت متعلق به آن‌ها بنگارم؛ اما موانعی مرا از این کار باز می‌داشت تا این که در این زمان توفیق رفیق شد و نگارش آن را آغاز نمودم، و چون این رساله جامع جمیع اصول متعارفه متداوله نزد فقهای شیعه می‌باشد نام آن را جامعه الاصول گذاردم».

مرحوم نراقی در آغاز به پیروی از شهید ثانی رحمته الله در کتاب تمهید القواعد گوید: «واژه و اصطلاح "اصل" به چهار معنی اطلاق می‌گردد:

۱. کتاب و سنت: در عبارات فقها در برخی از مسائل آمده است. اصل در این مسأله کتاب و سنت می‌باشد.

۲. راجح (راجح ظاهر و یا ظاهر راجح): مثلاً این که گفته می‌شود اصل در کلام حقیقت است، مقصود این است که اگر کلام بدون هیچ قرینه‌ای القا شود مخاطب آن را بر معنی حقیقی حمل می‌نماید؛ زیرا مقصود بودن معنی حقیقی (با نبودن قرینه) به نظر او راجح است.

۳. استصحاب: مانند این که می‌گویند در تعارض اصل و ظاهر، در مواردی اصل مقدم است و مقصود از اصل استصحاب می‌باشد.

۴. قاعده: این که فقها در برخی مسائل گویند: لنا اصل، مقصودشان قاعده کلیّه

است».

آن گاه پس از چند اشکال، از جمله این که این چهار معنی باهم تقابل ندارند زیرا می توان استصحاب و راجح را نیز از افراد و مصادیق قاعده کلیه دانست مگر این که بگوییم مراد این است که با صرف نظر از برخی دقت ها این ها چهار اصطلاح جدا جدا هستند، می افزاید: «آن چه کلمه و واژه "اصل" در لسان فقها بر آن اطلاق می شود (گرچه برخی را بتوان در برخی دیگر ادغام کرد) به این شرح است:

۱. دلیل: مانند کتاب و سنت و برهان.

۲. قاعده،

۳. حالت راجحه،

۴. اصل براءت از تحریم،

۵. اصل براءت از وجوب،

۶. اصل براءت از مطلق حکم،

۷. اصل عدم وجود ممکن،

۸. استصحاب حال عقل (استصحاب حالت سابقه عدمیه و عدم تکلیف)،

۹. استصحاب حال شرع (استصحاب حکم شرع)،

۱۰. اصل عدم تقدم حادث،

۱۱. اصل تمسک به عدم دلیل (عدم الدلیل دلیل العدم)،

۱۲. اصل اخذ به اقل در صورت نبودن دلیل بر اکثر،

۱۳. اصل حقیقت در کلام،

۱۴. اصل عدم تخصیص،

۱۵. اصل عدم تقیید،

۱۶. اصل عدم نسخ،

۱۷. اصل عدم اشتراط،

۱۸. کتاب مورد اعتماد که از آن به اصل تعبیر می کنند (اصل زراره، اصل محمد

بن مسلم و اصل حریر)،

۱۹. اصل طهارت در اشیاء».

آن گاه می گوید: «حجّیت اصل به معنی دلیل (شماره ۱) نیاز به استدلال ندارد؛ زیرا حجّیت کتاب و سنت و برهان واضح است. و استدلال برای اصل به معنی قاعده

که شامل همه قواعد باشد (شماره ۲) یکجا ممکن نیست؛ زیرا یک یک آن‌ها نیاز به بحث جداگانه دارد. و نیز اصل به معنی راجح هم (شماره ۳) نیاز به بحث ندارد؛ زیرا راجح معتبر آن است که رجحان آن از راهی که مورد رضایت شرع یا پسند عقل است استفاده شده باشد. و اصل به معنی نفی مطلق حکم (شماره ۶) با اثبات اصل نفی وجوب و استحباب، و اصل نفی حرمت و کراهت اثبات می‌شود و نیاز به استدلال جداگانه ندارد. و همچنین اصل به معنی اصل عدم ممکن (شماره ۷) و استدلال برای اثبات اصل عدم تخصیص و اصل عدم تقیید و اصل عدم نسخ و اصل عدم اشتراط (شماره ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷) یک استدلال است. از این رو، این چهار را می‌توان یکجا مورد بحث قرار داد. و حجیت اصل به معنی کتاب مورد اعتماد (شماره ۱۸) نیز به خاطر واضح بودن نیاز به استدلال ندارد.

بنابراین، از نوزده اصلی که یاد شد فقط ده اصل نیاز به بحث و استدلال دارد که ما در ده فصل عنوان می‌کنیم و در فصل یازدهم درباره اصل اباحه در شبهه در طریق حکم بحث خواهیم کرد و در فصل دوازدهم که پایان کتاب است حدود بیست اصل را یاد می‌کنیم که بازگشت هر کدام به یکی از همان اصول نوزده گانه است که گذشت.

فصل اول:

در این فصل برای اثبات اصل براءت از حرمت و اثبات حلیت و اباحه اشیاء و افعال به آیات و روایات ذیل تمسک می‌کند:

۱. «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»
۲. «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ»
۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»
۴. «قُلْ لَا أُجِدُ فِيهَا أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ»

۱. سوره بقره (۲): ۲۹.

۲. سوره بقره (۲): ۱۷۳.

۳. سوره بقره (۲): ۱۶۸.

۴. سوره انعام (۶): ۱۴۵.

این چهار آیه را دلیل بر اباحه اشیاء (نه اباحه افعال) می‌داند و در مورد آیه چهارم گوید: «به گفته برخی از فضلا این آیه اشعار دارد بر این که اباحه اشیا قبل از شرع مرتکر عقل انسان‌ها است؛ زیرا در آیه به عدم وجدان تحریم استدلال شده است».

۵. ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ﴾^۱
۶. ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾^۲
۷. ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۳
۸. ﴿لَا يُكَلِّفُ الْإِنْفُسَ إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^۴
۹. ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾^۵
۱۰. ﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا﴾^۶

این شش آیه را دلیل بر اباحه اشیا و اباحه افعال می‌داند. و در این که آیا این آیات، اباحه اشیا و افعال را نسبت به قبل از بعثت هم اثبات می‌کند یا نه؟ فرموده است: «بخشی از آیات مانند آیه هشتم و دهم دلالت بر اباحه قبل از بعثت را هم دارد و روایاتی که برای اثبات حجیت اصل براءت از تحریم به آن‌ها استدلال شده به این قرار است:

۱. کلّ شيء مطلق حتى يرد فيه نهی (أمر أو نهی).
۲. إن الله يحتج على العباد بما آتاهم و عرفهم^۷.
۳. ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم.
۴. من عمل بما علم كفى ما لم يعلم.

۱. سوره انعام (۶): ۱۵۱.

۲. سوره اعراف (۷): ۳۳.

۳. سوره اسرا (۱۷): ۱۵.

۴. سوره طلاق (۶۵): ۷.

۵. سوره توبه (۹): ۱۱۵.

۶. سوره انفال (۸): ۴۲.

۷. به این مضمون دو روایت وارد شده است.

۵. سئل ابو عبدالله عليه السلام عمن لم يعرف شيئاً هل عليه شيء؟ قال: لا.
۶. ان الحجّة لا تقوم إلا على خلقه إلا يمام حتى يعرف^۱.
۷. در تفسیر آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمَ مَا يَتَّقُونَ»^۲: حتى يعرفهم ما يرضيه و ما يسخطه^۳.
۸. الناس في سعة مالم يعلموا.
۹. ليس لله على الخلق ان يعرفوا و للخلق على الله ان يعرفهم و لله على الخلق إذا عرفهم ان يقبلوا».

به نظر مرحوم نراقی این روایات دلالت بر اباحه اشیا و اباحه افعال قبل از بعثت و بعد از آن را دارد؛ اما در دلالت روایت «ایما امرء ركب بجهالة فليس عليه شيء» و امثال آن خدشه می‌کند و می‌فرماید: «این روایات برای جهل مرگب است که کشف خلاف شود نه صورت شک».

و برخی روایات هم فقط بر حلیت اشیا نه اباحه افعال دلالت دارد مانند:

۱۰. كل شيء يكون فيه حرام و حلال و فهو حلال لك أبداً حتى تعرف الحرام منه بعينه فتدعه
۱۱. و حدیث رفع دلالت بر حلیت اشیا و افعال هر دو دارد اما بعد از بعثت (رفع عن امتی ما لا يعلمون).
۱۲. روایات دالّه بر این که تکلیف بعد از بعثت رسولان به مردم تعلق می‌گیرد.
۱۳. روایات دالّه بر این که اطفال و مجانین و اشباه آنها معذور هستند. و این دو گروه از روایات متواتر هستند.
۱۴. روایاتی که می‌گوید: ان الزمان لا یخلو عن امام معصوم لیعرف الناس ما یصلحهم و یفسدهم.
۱۵. روایات دالّه بر این که علی الله بیان ما یصلح الناس و ما یفسدهم.

۱. به این مضمون دو روایت وارد شده است.

۲. سوره توبه (۹): ۱۱۵.

۳. به این مضمون دو روایت در این باب وارد شده است.

و استدلال به این دو گروه در صورتی است که از این روایات انحصار راه علم استفاده شود پس از ذکر آیات و روایات، اجماع منقول و عقل را هم دو دلیل دیگر بر اصل براءت از تحریم می‌داند و در بیان اجماع گوید: «اجماع از صدوق در اعتقادات و محقق حلی و علامه حلی نقل شده است».

عبارت مرحوم شیخ صدوق این است:

اعتقادنا فی الحظر و الاباحه ان الاشياء كلها مطلقه حتی یرد فی شیء منها

نهی.

آن‌گاه گوید: «از این عبارت اجماعی بودن استفاده نمی‌شود؛ زیرا مرحوم صدوق در برخی امور مورد اختلاف هم فرموده است: اعتقادنا فیہ کذا و کذا».

در بیان دلیل عقل هم چند بیان دارد:

۱. می‌دانیم که در زمان رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - مسلمانان کارهایی را به اعتقاد این که حلال است انجام می‌دادند و شارع آنان را مؤاخذه نکرده است با این که اگر اصل در اشیا و افعال اباحه نبود می‌بایست شارع آنان را از انجام هر کاری که از ناحیه شرع حلیت آن بیان نشده، منع می‌کرد.

۲. این که اصل در اشیا و افعال اباحه نباشد با سمحه و سهله بودن اسلام منافات دارد. البته این دلیل بیش از ظن افاده نمی‌کند، و این دو بیان اباحه پس از بعثت را اثبات می‌کند.

۳. قبح حکم و تکلیف بدون بیان. مرحوم نراقی می‌فرماید: «باید بگویم قبح عقاب بدون بیان نه قبح حکم؛ زیرا ما معتقدیم هر کاری در واقع و نفس الامر حکمی شرعی دارد». آن‌گاه پس از ذکر ادله اصل براءت از تحریم، این بحث را به گونه‌ای مفصل مطرح می‌کند که آیا از آیات و روایاتی که یاد شد استفاده می‌شود که وجوب و حرمت شرعی متوقف بر نص است؟ و قبل از شرع و نص شارع، وجوب و حرمت شرعی را نمی‌توان به حکم عقل اثبات نمود، و اگر این طور باشد همین که عدم نص محرز شد حکم به اباحه می‌شود، و قول دیگر این است که در صورت عدم نص و عدم حکم عقل به وجوب و حرمت، حکم به اباحه می‌گردد در مقابل قول به اصل براءت در شک در حرمت، قول به توقف و قول به احتیاط است».

مرحوم نراقی پس از نقل گروهی از روایاتی که به آن‌ها برای توقّف استدلال شده با اشاره به بقیة روایات و آیات می‌گوید: «برای قول به توقّف به سه گروه از روایات تمسک شده است:

۱. روایات تثلیث،

۲. روایات ناهیه از قول به غیر علم،

۳. اخبار دالّه بر این که برای خدای متعال در هر واقعه‌ای حکمی هست.»

آن‌گاه او در پاسخ این روایات جواب‌هایی می‌دهد. از جمله این که روایات دالّ بر اباحه موافق قرآن است و طبق قاعده مقررّه در تعارض روایات آن روایات باید ترجیح داده شود.

و نیز پس از نقل روایاتی که برای قول به احتیاط به آن‌ها تمسک شده پاسخ‌هایی می‌دهد از جمله این که چون بیشتر این روایات دلالت بر بیش از استحباب احتیاط ندارد حمل بر استحباب می‌شود. و آیا قول به توقّف و احتیاط دو قول است یا این که توقّف یکی از افراد احتیاط است مرحوم نراقی دومی را پذیرفته است.

فصل دوم:

در فصل دوم اصل براءت از وجوب و استحباب را مطرح کرده و فرموده است: «بخشی از آیاتی که در بخش اوّل گذشت (نه همه آن‌ها) دلالت بر این مطلب هم دارد، مانند آیه هفتم و هشتم و نهم و دهم، و نیز همه روایات یاد شده به جز دو روایت ذیل بر براءت از وجوب و استحباب دلالت دارد:

۱. کل شیء یكون فیه حرام و حلال ...

۲. کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی.

و دلیل عقلی مذکور در فصل اوّل نیز اینجا جاری است و اجماعی که از کلام صدوق استفاده کرده‌اند در براءت از حرمت است (نه وجوب)».

او آن‌گاه در پایان این فصل دو مطلب را یادآوری می‌کند:

یکم: بحث در فصل اوّل و دوم در اصل براءت از حرمت و وجوب (حقوق الله)

بود؛ اما برای براءت از حقوق الناس به بیشتر (نه همه) آیات و روایات یاد شده می‌توان استدلال کرد.

دوم: جریان اصل عدم ممکن که به نظر مرحوم نراقی بی اشکال است می تواند جایگزین اصل عدم حرمت و عدم وجوب گردد؛ زیرا تکلیف به اجتناب یا انجام یکی از افراد "ممکن" است.

فصل سوم:

در شبهه موضوعیه تحریمیه است. وی گوید: «علاوه بر اکثر آیات و روایات گذشته، روایات دیگری هم هست که دلالت بر اباحه می کند:

۱. إذا اختلط الحلال بالحرام غلب الحلال الحرام.
۲. كل شيء هو لك حلال حتى تعلم انه حرام بعينه فتدعه.
۳. كل ما كان فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه.
۴. لما سئل عن الجبن، قال: كل شيء حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان عندك ميتة.
۵. سئل عن الرجل يشتري من السلطان من ابل الصدقة... قال: لا بأس حتى تعرف الحرام بعينه.
۶. ان كان خلط الحرام حلالاً فاختلط جميعاً و لا يعرف الحرام من الحلال فلا بأس.
۷. اما ما علمت انه قد خلطه الحرام فلا تأكل، و اما ما لا تعلم فكل حتى تعلم انه حرام.
۸. لا يصلح شراء السرقة و الخيانة إذا عرفت.
۹. روایت سفره مطروحه.
۱۰. إذا علمت انه أي الجبن ميتة فلا تأكله، و ان لم تعلم فاشتر و بع».

و شش روایت دیگر.

در فصل سوم، شبهه محصوره و غیر محصوره یاد شده و نظر مرحوم نراقی این است که این دو شبهه در جواز ارتکاب با هم فرقی ندارد فقط نباید ارتکاب، منجر به علم به ارتکاب حرام شود و او می فرماید: «برخی روایات مانند دوم و پنجم و هشتم که در شبهه موضوعیه یاد شد شبهه محصوره را هم شامل می شود».

فصل چهارم و پنجم:

در استصحاب است. وی در استصحاب حکم شرع فقط پنج قول یاد می‌کند و می‌فرماید: اقوالی که به ما رسیده است همین پنج قول است. قول اول آن که حجّیت مطلق است مختار خود ایشان است برای حجّیت استصحاب به اخبار و این که شغل ذمه یقینی براءت یقینی می‌خواهد و این که بقای حکمی که سابقه داشته مظنون است (و ظن حجّت است) و به استقراء تمسک کرده است و این استدلال‌ها را پذیرفته است و برای ردّ چهار قول دیگر (عدم حجّیت مطلقاً، حجّیت در شبهه موضوعیه - نه حکمیّه -، حجّیت در شک در حدوث رافع و حجّیت در برخی از احکام وضعیّه) به اطلاق و عموم روایات تمسک کرده است.

و اما روایات استصحاب:

۱. صحیحۀ زراره: قلت له الرجل نیام ...
۲. صحیحۀ زراره: قلت اصاب ثوبی دم ...
۳. صحیحۀ زراره: قلت له: من لم یدر فی اربع ...
۴. روایت خصال: من کان علی یقین فشک ...
۵. صحیحۀ عبدالله بن سنان: انی اعیر الذمی ثوبی ...
۶. موثقه مسعدة بن صدقه: کلّ شیء لك حلال حتی تعلم ...
۷. موثقه ابن بکیر: إذا استیقنت أنّك توضأت ...
۸. صحیحۀ ضریس: فکله حتی تعلم أنّه حرام.
۹. موثقه عمار: کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدّر.
۱۰. صحیحۀ عبدالله بن سنان: فهو لك حلال أبداً حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه.

۱۱. روایت صفار: کتبت إليه عن اليوم الذي يشك فيه ...
۱۲. صحیحۀ علی بن مهزیار: اما ما توهمت مما اصاب يدك فلیس بشيء إلا ما تحققت ...
۱۳. حسنة حلبی: فان ظن أنّه اصابه و لم یستیقن ...
۱۴. روایت امیرالمومنین علیه السلام: ما ابالی ابول اصابنی أم دم إذا لم اعلم.

سپس می‌فرماید: «گرچه برخی از این روایات در موارد خاص وارد شده اما بیشتر آن‌ها دلالت بر عموم دارد و احکام تکلیفیّه و وضعیه را شامل می‌شود. شک در نفس حکم و موضوع حکم و متعلق حکم را شامل می‌شود». مرحوم نراقی نیز شک در حکم را اعمّ از این که مغتبا به غایتی باشد یا نباشد، گرفته است. و این عموم برای ردّ هر قول به تفصیلی کافی است.

او در ذیل استدلال به استقرا برای حجّیت استصحاب نیز ده روایت دیگر را آورده است که همه یا بیشتر آن‌ها از موارد قاعده طهارت، قاعده حلیّت، قاعده ید و سوق مسلمین است و ایشان همه آن‌ها را از روایات دالّ بر حجّیت استصحاب در موارد خاصّه نیز به شمار آورده است. مانند:

۱. روایت سفره مطروحه: هم في سعة حتى يعلموا.
۲. صحیحه فضیل و زراره و ابن مسلم: كل إذا كان ذلك في سوق المسلمين و لا تسأل عنه.
۳. سئل عن أكل الجبن... فقال: لا بأس ما لم تعلم انه ميتة.
۴. كل ماء طاهر حتى تعلم انه قذر.
۵. روایت حفص بن غیاث: إذا رايت شيئاً في يد رجل أ يجوز لي ان اشهد له؟ قال: نعم، ... لو لم يجر هذا ما قامت للمسلمين سوق.
۶. سئل عن الصلاة في ثوب المجوسي؟ فقال: يبرش بالماء.
۷. صحیحه ابراهيم بن ابي محمود، قال: قلت للرضاء رضي الله عنه: الخياط و القصار يكون يهودياً أو نصرانياً، و أنت تعلم انه يبول و لا يتوضأ، ما تقول في عمله؟ قال: لا بأس.
۸. صحیحه معاوية بن عمار، عن الثياب السابرية عملها المجوس... البسها و لا اغسلها و أصلي فيها؟ قال: نعم،

فصل ششم:

درباره اصل عدم تقدّم حادث است. مرحوم نراقی می‌گوید: «این اصل از افراد اصل عدم وجود ممکن است. هنگامی که شک می‌کنیم که آیا وجود نجاست لباس

قبل از استعمال آن بوده یا بعد از آن، چون نجاست یکی از ممکنات است اصل عدم ممکن تا زمان بعد از استعمال که وجود آن یقینی است جاری می‌شود. دلیل اعتبار اصل عدم تقدّم همان دلیل اعتبار اصل عدم است و بازگشت اصل عدم در برخی موارد به اصل براءت و در برخی موارد به استصحاب حالت سابقه عدمی می‌باشد».

فصل هفتم:

در باره تمسک به عدم دلیل برای نبودن تکلیف، که بازگشت آن به اصل براءت است و نبودن حکم واقعی در مواردی که مسأله مورد شک از مسائل عام البلوی باشد (و ظاهراً مقصود از نبودن حکم در قسم دوم نبودن حرمت و کراهت و وجوب و استحباب است نه همه احکام خمسّه).

فصل هشتم:

اصل اخذ به اقل در صورتی که دلیل بر اکثر نباشد یکی از شعبه‌های اصل براءت است.

فصل نهم:

اصل در کلام، مراد بودن معنی حقیقی است. یعنی لفظی که معنی حقیقی و مجازی دارد هنگامی که بدون قرینه صارفه اطلاق شود حمل بر معنی حقیقی می‌شود و اصل در اینجا به معنی "قاعده" یا "راجح" است.

فصل دهم:

در این فصل مرحوم نراقی اصل عدم تخصیص و تقیید و ناسخ و اشتراط را مطرح کرده و همه را از مصادیق اصل عدم یا اصل عدم ممکن دانسته است.

فصل یازدهم:

در باره اصل طهارت است. ایشان می‌گویند: «برخی در اثبات اصل طهارت که اصلی عظیم است به امثال روایت کل شیء نظیف حتی يعلم انه قدر تأمل دارند و حق این است که بگوییم اصل طهارت از آیات و روایات دالّه بر اباحه و حلّیت اشیا استفاده می‌شود؛ زیرا حلّیت اشیا متوقف بر طهارت آن‌ها است».

یکی از اهداف مرحوم نراقی در بیان این مطلب آن است که هر کدام از این اصول که در یازده فصل مطرح شد تحت کدام یک از چهار معنی اصل که در آغاز کتاب یاد شد (دلیل از کتاب و سنت، قاعده، راجح و استصحاب) درمی آید و بیان ایشان این است: «اصل طهارت قاعده است. اصل عدم تخصیص و تقیید و ناسخ و اشتراط، استصحاب عدم است. اصل حمل کلام بر معنی حقیقی قاعده یا راجح است. اصل اخذ به اقل اصل براءت است (قاعده یا راجح). تمسک به اصل عدم الدلیل دلیل العدم اصل براءت است (قاعده یا راجح). اصل عدم تقدّم حادث استصحاب است و اصل براءت قاعده و یا راجح است».

فصل دوازدهم:

مرحوم نراقی در این فصل حدود بیست اصل را یاد می‌کند و مشخص می‌نماید که هر کدام از این اصول تحت کدام یک از چهار معنی اصل قرار می‌گیرد. برخی از این اصول بیست گانه عبارتند از:

۱. اصل عدم بلوغ الماء کراً: اگر تدریجی باشد استصحاب است و اگر دفعی باشد قاعده اخذ به اقل است.
۲. اصل عدم اجزاء کل من الواجب و المندوب عن الآخر قاعده است.
۳. اصالة الصحة في تصرفات المسلم قاعده است.
۴. اصالة الصحة في البيع از افراد اصل قبلی است.
۵. اصل لزوم در بیع قاعده است.
۶. اصل حال بودن عرضین در عقود قاعده است.
۷. اصل عدم تداخل اسباب قاعده است.
۸. اصل حمل لفظ بر یک معنی حقیقی قاعده یا راجح است.
۹. اصل عدم تقدّم اسلام استصحاب است.
۱۰. اصل عدم جواز اجبار غیر بر انجام کاری - مگر در مواردی - قاعده است.
۱۱. اصل استحباب هیأت عمل مستحبی راجح و ظاهر است.
۱۲. اصل عدم تحمّل الانسان عن غیره في التكاليف الشرعيه قاعده است.
۱۳. اصل سلامت از عیب در مبیع و ثمن راجح و ظاهر است.

این بود گزارشی از محتوای کتاب جامعة الاصول مرحوم نراقی با حذف بخشی از بحث‌های جنبی که در کتاب آمده بود.

به نظر می‌رسد نگاه اجمالی به این نوشتار به خوبی روشن می‌کند که مباحث اصول فقه حتی در اواخر سده دوازدهم و پیش از کتاب قوانین و فصول و امثال آن‌ها، هنوز درست تنقیح نشده بود و کمبودها، خلط مطالب به هم، استدلال‌های ناتمام و نظام‌مند نبودن قسمتی از مباحث در کتاب‌های آن دوره‌ها قابل انکار نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی